الباب السادس من الواحد الخامس فی حکم اموال التی تؤخذ…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب السادس من الواحد الخامس** فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الا نقطة البیان و ان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یتجر لا دونه و ان ما دون ذلک یؤخذ اولا عنه عدد الها من بهاء کلها ثم لیأخذن منه الذین قد فتحوا باذن و الیهم کل علی قدر ما یستکفیه و ان ما زاد لیبلغن الی الفقرآء و یصرفن فی البقاع و ان یؤتی کل نفس و لو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبة من الله انه کان وهابا منیعا.

ملخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عدل است حق نقطه بوده و هست ما دامی که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی ”من یظهره الله“ آنچه در نزد ایشان است

و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علما بغیر اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کلشیئ لله هست واقرب بخداوند از نقطۀ مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند برذمه کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه باعلم اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حی و احق است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبه باو عطا فرموده از دیگری

و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغنا مستغنی گردد ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده وهست و کل از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه و ما یتفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن کی کردی همین حرف از برای او اشد است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمانی در او باشد و الا هزاران هزار که آیه: ﴿کلشیئ هالک الا وجهه﴾ را بشنوند گویا نشنیده اند کلمۀ ولی نزد عارف بالله اگر کل ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده

وغیر ما لم یکن له عدل بقدر بهاء ها از کل گرفته میشود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان میگردد ازاعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد و الی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت محبوب او واگر زیاد آمده صرف بقاع مأمور بهاء میگردد یا آنکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این باب

و ثمرۀ آن اینکه در یوم ظهور ”من یظهره الله“ آنچه کل ما علی الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه ازاول ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه ديناً و چه دنیاءً قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطۀ حقیقت از برای او مقدر فرموده از او ممنوع نداشته از کل ما لم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شیئ را الا او زیرا که او است آیه: ﴿لیس کمثله شیئ﴾ خداوند

و هر شیئ که باین وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علو گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشیئ زیرا که کلشیئ باو شیئ شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشیئ زیرا که رضای کلشیئ باو خلق شده

قسم باو که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده و نیست که یک اشاره طرف او اعظم تراست نزد خداوند از عمل کلشیئ اگر باعلی علو امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کل باواست چگونه و عمل کل و همچنین الا قرب فلاقرب من حروف الحی ثم الاسماء و الامثال ثم النبیین و الصدیقین و الشهدآء و المقربین کل علی قدر ما قد قدر له لکل درجات من عند ربهم و کل له عابدون

و اگر آیه لیس کثمله شیئ نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را ازهر الفی مائه برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در ما بین کل که کل از کل باین منهج منتفع گردند و گمان نمیرود که جائی که حجت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در اوامر او کل فضل بوده وهست

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

